

سیندرلا

نوشته حین.م. متسون

داستانی قدیمی و معروف با رویکردی جدید

شخصیت ها	ابزار صحنه	قطعات صحنه	جلوه های صوتی
سیندرلا در لباس ژنده	سطل	شومینه	صدای جادویی ترکه مادرخوانده
سیندرلا در لباس جشن	هیزم	آینه	صدای ترومپت
پدر سیندرلا	چمدان	چند درخت و بوته	
نامادری سیندرلا	جارو	چند ستون	
یاقوت-خواهرناتنی سیندرلا	تاج	کوزه های بزرگ	
مروارید- خواهرناتنی سیندرلا	طومار		
شاه	کدو		
شاهزاده فردریک	ققس		
شاهزاده ادلبرت	کالسکه		
شاهزاده فیلاندر	فهرست		
مادرخوانده (فرشته)	کفش بلورین		
جارچی	مادرخوانده		
مهمانان جشن	چوبدستی		

این نمایشنامه با کمک بچه های کلاس سوم دبستان پراگینز در سیاتل نوشته شده است. این نمایش ۵ صحنه و سه چیدمان دارد: خانه سیندرلا با شومینه آن، بیرون خانه و قصر. این اجرا می تواند به اندازه یک کلاس کامل بازیگر داشته باشد، ولی می تواند با سه یا چهار عروسک گردان نیز اجرا شود.

موسیقی آغازین:

صحنه اول: خانه سیندرلا. در سمت چپ صحنه شومینه ای وجود دارد. وسایل عمومی اتاق نشیمن هم دیده می شوند. در سمت راست یک پنجره و در سمت چپ یک آینه قرار دارد.

یاقوت (از بیرون صحنه): سیندرلا! آب بیار دست و روم رو بشورم. (سیندرلا با یک سطل از سمت راست صحنه وارد می شود و از سمت چپ خارج می شود).

نامادری: (از بیرون صحنه) ایلا! چوب توی بخاری گذاشتی؟

(سیندرلا از سمت چپ وارد می شود و کنده ها را داخل شومینه می گذارد. پدرش با چمدانی در دست از سمت چپ وارد می شود).

سیندرلا: (به سمت او برمی گردد) واقعاً باید بری، پدر؟

پدر: (چمدانش را روی زمین می گذارد). متاسفم، ایلا. ولی می دونی که باید برم. همه چیز رو به راهه. نامادری تو مواظبته، من هم زود برمی گردم.

نامادری: (با یاقوت و مروارید وارد می شود). سفر به خیر آنتوان. (او را می بوسد).

پدر: خداحافظ، عزیزم.

نامادری: خوب، با ناپدری تون خداحافظی کنید دخترها، یاقوت! مروارید!

یاقوت: (با بوسه ای سریع). خداحافظ. یادت نره سوغاتی بیاری.

مروارید: (با بوسه ای سریع). من هم همین رو میخواستم بگم.

سیندرلا: خداحافظ، پدر (دستانش را دور گردن او می اندازد و گریه می کند).

(پدر آرام به پشت سیندرلا می زند. همسرش را بغل می کند و سپس از سمت راست صحنه خارج می شود).

یاقوت: تو چقدر بچه ننه ای سیندرلا! (به سمت آینه می رود و خود را ورنانداز می کند).

مروارید: نی نی کوچولو! (خودش را روی صندلی می اندازد).

نامادری: سیندرلا، پدر تو بدون این گریه و زاری ها هم به اندازه کافی نگرانی و مشکل داره.

سیندرلا: معذرت میخوام.

نامادری: حالا برو به جوجه ها غذا بده. برای صبحانه هم تخم مرغ بیار. (سیندرلا از سمت راست صحنه خارج می شود).

یاقوت: مامان بگو همین الان صبحانه رو حاضر کنه، من گرسنه ام.

مروارید: این قدر به فکر شکمت نباش یاقوت. قراره بیاد پیرهن منو آتو کند.

نامادری: اول باید صبحانه رو حاضر کنه و بعد هم رختخوابها رو مرتب کنه (از سمت چپ خارج می شود).

یاقوت: ولی من هنوز خوابم میاد! (با صدای بلند که مادرش حتماً بشنود).

مروارید: پس کی قراره پیرهن منو آتو کنه؟

یاقوت: فقط تو نیستی که کار داری مروارید. من هم یه لباس دارم که (صدای ترومپت می آید) اون چیه؟ (به سمت پنجره می رود)، وای مروارید! این جارچی قصره!

مرورید: (به سمت پنجره می دود). آره، آره، خودشه! مادرا! به پیغام از قصر رسیده! وای، فکر می کنی چی میخواد؟ چه جالب! (شلوغ می کند)

(نامادری از سمت چپ وارد می شود و به سرعت به استقبال جارچی می رود).

جارچی: (وارد می شود). گوش کنید! گوش کنید! این پیام پادشاه به تمام شهروندان است. شما با احترام به جشن شاهانه روز یکشنبه به منظور گرامیداشت تولد شاهزاده فردریک، وارث تاج و تخت، دعوت می شوید.

(صدای ترومپت می آید و جارچی از سمت راست خارج می شود).

مرورید: وای مادرا! جشن سلطنتی! دارم از هیجان پر در میارم! (می خندد، می چرخد، و از صحنه خارج می شود).

نامادری: شاه سه پسر داره که هر سه مجردن. عجب موقعیتی!

یاقوت: یه شاهزاده کلی هیجان داره، چه برسه به سه تا! (می خندد). چی بپوشم؟ چی بپوشم؟

نامادری: قطعاً باید لباس شیت رو بپوشی یاقوت. باید بلافاصله دست به کار بشیم.

مرورید: (با تاجی بر روی سرش وارد می شود و به سمت آینه می رود). می تونم تاجم رو بذارم روی سرم. جذاب شدم، مگه نه؟

یاقوت: من لباس ابریشمی جدیدم رو می پوشم. (نخودی می خندد). وای، نمی تونم صبر کنم.

سیندرلا: (وارد می شود) وای، جشن سلطنتی باید فوق العاده باشه.

نامادری: آه، الا، متاسفم تو نمی تونی بیایی. پدر تو فقط به اندازه خرج ما تا موقع برگشتن پول گذاشته، که به چهار تا لباس شب نمی رسه. تو که می فهمی من چی می گم.

سیندرلا: بله، می فهمم، ولی فکر نکنم...

نامادری: الا، خواهش می کنم. تو که نمی خواهی من به پدرت بگم که با هم مشکل داشتیم، می خواهی؟ (سیندرلا سرش را به نشانه نفی تکان می دهد و قصد رفتن می کند).

مرورید: اگه هم می اومدی کسی تحویل نمی گرفت. مادرا، من یه لباس می خوام که نواردوزی شده باشه و پشتش هم، چین داشته باشه. (به همراه مادر از سمت چپ خارج می شوند).

یاقوت: (از رویروی آینه کنار می رود). چطوره ابریشم خالص بپوشم؟ من لباس ابریشمی می خواهم که روی یقه اش طلا دوزی شده باشه. مادرا! (از سمت چپ خارج می شود).

سیندرلا: آخی... ای کاش پدر اینجا بود... (از سمت چپ خارج می شود).

موسیقی انتقالی

صحنه دوم: خانه سیندرلا

(سیندرلا با یک دیگ از سمت چپ وارد می شود و آنرا روی آتش می گذارد. مرورید در حالی که لباس شب خود را به تن دارد از سمت چپ وارد می شود).

مرورید: سیندرلا، شونۀ روی موهام رو درست کن. (روی صندلی می نشیند و سیندرلا موی او را مرتب می کند).

یاقوت: (از سمت چپ وارد می شود. لباس مهمانی پوشیده است). کمر بندم رو از پشت ببند، سیندرلا! (سیندرلا این کار را می کند). این قدر سفت نبند، احمق!

مروارید: (خود را در آینه ورنانداز می کند) وای، من واقعاً شایسته یک پادشاهم. نمی دونم چرا مادر به جای مروارید، اسم منو «الماس» گذاشت.

یاقوت: (با بدجنسی) «صدف» برای تو اسم مناسب تری بود.

مروارید: ساکت شو! پروا!

نامادری: (از سمت چپ وارد می شود). خوب بذار دو تا جواهر کوچولوی خودم رو ببینم.. (با کمی زیاده روی) یاقوت... مروارید... چه ارزشمند!

یاقوت: (با پوزخند) از هیجان اینکه قراره با یه شاهزاده برقصم دارم پر در میارم. یه شاهزاده واقعی!

مروارید: هر سه تاشون، یاقوت، هر سه تاشون (به مسخرگی می خندد).

نامادری: خوب الا، دختر خوبی باش و تا ما برمی گردیم اینجا رو نطافت کن. دخترها، بیابین.

(بیرون می رود و مروارید و یاقوت هم به دنبالش می روند. سیندرلا رفتن آنها را تماشا می کند، سپس می نشیند و گریه می کند).

مادرخوانده: (ناگهان ظاهر می شود) خانم کوچولوی من... این اشکها برای چیه؟

سیندرلا: آه! شما کی هستید؟ متوجه اومدنتون نشدم.

مادرخوانده: مهم نیست. فقط بگو چرا با اون چشمهای کوچیک و قشنگت گریه می کنی؟

سیندرلا: من خودخواه و احمقم که دارم گریه می کنم، ولی خوب، من هم دلم می خواست تو اون جشن شرکت کنم. جشن توی قصر، جایی که موزیک پخش میشه و من می تونستم با یک شاهزاده برقصم و.. (هق هق می کند).

مادرخوانده: واقعاً میخوای بری، مگه نه؟

سیندرلا: آه، بله.

مادرخوانده: پس باید بری.

سیندرلا: نمی تونم. نه لباس دارم، نه وسیله ای که منو تا اونجا ببره (هق هق می کند).

مادرخوانده: خوب، یه کاریش می کنیم. حالا خوب گوش کن. چشمها تو ببند و بچرخ.

سیندرلا: ولی من...

مادرخوانده: همین کاری رو که میگم انجام بده عزیزم. (سیندرلا می چرخد) تیدلی تب، تیدلی تب، بهش میدم لباس شب.

(سیندرلا در لباس شب ظاهر می شود).

سیندرلا: وای... باور کردنی نیست. چه قشنگه! (به سمت آینه می رود و خود را نگاه می کند).

مادرخوانده: باید هم قشنگ باشه. با لباس پاره که نمیشه به مهمونی رفت.

سیندرلا: شما کی هستید؟

مادرخوانده: من مادرخوانده تو هستم عزیزم، یه مادرخوانده مهربون. حالا اگر برای من یه کدو بیاری تو حیاط و چند تا موش پیدا کنی، یه شیرین کاری دیگه هم میتونیم انجام بدیم.

سیندرلا: کدو و موش؟

مادرخوانده: درست شنیدی، حالا عجله کن.

سیندرلا: (در حالی که از سمت راست خارج می شود). کدو داریم. فکر کنم توی تله مون هم موش افتاده باشه.

مادرخوانده: عجله کن، وگرنه به مهمونی نمی رسی. (ناپدید می شود).

موسیقی انتقالی

صحنه سوم: بیرون خانه.

(مادرخوانده ظاهر می شود و سیندرلا با یک کدو و یک قفس از سمت چپ وارد می شود).

مادرخوانده: خوبه فرزندم، خوبه. بالسکه و مالسکه، (با چوبدستی خود به کدو و قفس می زند) بهت میدم کالسکه (کدو و قفس ناپدید می شوند و یک کالسکه ظاهر می شود).

سیندرلا: (وحشت زده) کالسکه! یه کالسکه! قشنگتر از چیزی که فکرش رو می کردم!

مادرخوانده: سوار شو، سوار شو! (سیندرلا سوار می شود و سرش را از پنجره بیرون می آورد). خوش بگذره، ولی یادت باشه، باید مهمونی رو تا قبل از نیمه شب ترک کنی.

سیندرلا: نیمه شب؟

مادرخوانده: آره، ساعت دوازده. حتی یک دقیقه بعد از اون هم نمیشه. این طلسم این جوریه کار می کنه.

سیندرلا: حتماً. ساعت دوازده. متشکرم. شما یه مادرخوانده مهربون واقعی هستین.

مادرخوانده: (در حالی که کالسکه به راه می افتد). یادت باشه، وقتی ساعت، دوازده تا زنگ زدا! (ناپدید می شود).

موسیقی انتقالی

صحنه چهارم: قصر.

(شاهزاده فردریک و شاه از سمت چپ وارد می شوند).

فردریک: چه جشن باشکوهی گرفتید پدر. خیلی ممنونم.

شاه: آره، خیلی خوبه. مگه نه؟ احتمالاً با این همه آدمی که دعوت شدن، بالاخره میتونی دختری رو پیدا کنی که ازش خوشت بیاد. یه روز تو شاه فردریک میشی و میدونی که، هر شاهی یک ملکه میخواد.

فردریک: (با بی علاقه‌گی) آه، بله، پدر.

شاه: خوب، بهتره بری با مهمونها احوالپرسی کنی (او را هل می دهد). فردریک از سمت راست صحنه بیرون می رود. شاه سرش را تکان می دهد. آدلبرت در حالی که فهرستی در دست دارد از سمت چپ صحنه وارد می شود).

آدلبرت: آه پدر، تمام قصر رو دنبال شما می گشتم. امروز قرار بوده بزرگترین جشن سال برگزار بشه، ولی من گوشت شکار مخصوص رو توی این لیست نمی بینم. بدون گوشت شکار که نمیشه جشن گرفت.

شاه: این که خیلی بده آدلبرت، ولی به هر حال سعی کن از مهمونی لذت ببری. حتماً غذاهای خوشمزه زیادی داریم که بتونی بخوری.

آدلبرت: آخه خوراک لاک پشت که مزه نداره. اصلاً لذتی نمیده.

فیلاندر: (از سمت چپ صحنه وارد می شود). پدر! باید این خیاط سلطنتی رو بیرون کنید. واقعاً این آدم به دردسر سلطنتی یه. تا امشب نتونست کت مخملی فراک منو آماده کنه. حالا هم مجبورم این لباس کهنه و بدقواره رو بپوشم. هم رنگش به رنگ چشمم نمی خوره، هم نوارهای دور یقه اش خیلی کوچیکن. مثل یه دلکک شدم، نگاه کنین! (می چرخد و خودش را نشان می دهد).

شاه: ولی تو واقعاً شیک شدی فیلاندر. جدی میگم. حالا هم هر دو تون مشکلات شخصی رو فراموش کنین و بیاین با ما جشن بگیرین. (از سمت راست خارج می شود).

فیلاندر: آدلبرت، باز تو رفتی به غذاها ناخونک زدی؟ رو آستین کتت مریخته.

آدلبرت: (آترا می لیسد) هوم، به به، خوشمزه است...

(مروارید و یاقوت از سمت چپ وارد می شوند).

مروارید: وای! این قصر فوق العاده است!

یاقوت: آره، خیلی بزرگه. باید کجا بریم؟ (به اطراف نگاه می کند. شاهزاده ها را می بیند). ببخشید، ما خانوما دنبال شاهزاده فردریک می گردیم.

آدلبرت: فردریک برادر ماست. اجازه بدید برادر ریزه خور و شیطانم، شاهزاده فیلاندر رو معرفی کنم.

فیلاندر: این هم برادر خوشمزه من، شاهزاده آدلبرت.

یاقوت: (با پوزخند) ولی ما داریم دنبال شاهزاده ای می گردیم که امشب تولدش.

آدلبرت: نشونتون میدم کجاست. جای نون خامه ای ها رو هم نشونتون میدم. با من بیاین.

یاقوت: آه، خوبه. خانومها هم باید یه چیزی بخورن. (می خندد). بیا مروارید.

(آدلبرت دخترها را به سمت چپ صحنه هدایت می کند و فیلاندر هم دنبال آنها می رود. فردریک از سمت چپ وارد می شود. سیندرلا از سمت راست وارد می شود).

فردریک: (در حالی که آشکارا جذب او شده)، آه، سلام.

سیندرلا: (با تردید) سلام.

فردریک: تا حالا شما را ندیده بودم.

سیندرلا: بله، همینطوره. خوشبختم. (احترام می گذارد).

فردریک: من فردریک هستم. تو قصر کاری داشتی، برای همین اینجاها راه می رفتی.

سیندرلا: عجب، خوب من هم دختری هستم که با یه کدو تنبل به این قصر اومدم.

فردریک: چه بانمک حرف می زنین. از آشنایی تون خوشحالم. (موسیقی شروع می شود). آه... افتخار رقص می دین؟

سیندرلا: آه، بله، خواهش می کنم. (رقص کنان از سمت چپ صحنه خارج می شوند).

جارجی: (از سمت چپ وارد می شود). به منظور برپایی جشن تولد شاهزاده فردریک، اکنون برنامه های تفریحی خود را آغاز می کنیم. (به موسیقیدانها و نوازنده ها اشاره می کند). و اکنون، با ارائه برنامه های شعبده بازی (به شعبده باز اشاره می کند) و رقص

که از خاور دور به اینجا آمده اند (اشاره به رقصنده ها) شما را دعوت به لذت از موسیقی و رقص می کنیم. (جارچی از سمت چپ صحنه خارج می شود و نامادری از سمت راست وارد می شود. او مروارید و یاقوت را می بیند که از سمت چپ وارد صحنه می شوند).

نامادری: تا حالا کجا بودین؟ همه جا رو دنبالتون گشتم. شاهزاده فردریک رو دیدین؟

یاقوت: تلاش کریم، ولی همه اش داره با اون دختره که لباس آبی داره می رقصه.

مروارید: دختره لعنتی، همه وقتش رو گرفته.

یاقوت: مهمونی هم داره تموم میشه. من حتی یکبار هم باهاش نرقصیدم. البته اون آدلبرت و فیلاندر مضحک، به اندازه کافی بودن. تمام شب دنبال ما می اومدن. بیاین بریم.

(نامادری، یاقوت و مروارید از سمت راست خارج می شوند. آدلبرت و فیلاندر از سمت چپ وارد می شوند).

آدلبرت: اونجان. (دو شاهزاده طول صحنه را طی می کنند و به دنبال یاقوت و مروارید می روند. سیندرلا و فردریک از سمت چپ وارد می شوند).

سیندرلا: عجب مهمونی فوق العاده ای!

فردریک: من حاضرم تمام شب رو باهاش برقصم. (ساعت ۱-۲ ضربه می زند).

سیندرلا: موسیقی خیلی خوبی بود. (ساعت ۳-۴ ضربه می زند).

فردریک: کی دوباره میتونم ببینمت؟ (ساعت ۵-۶ ضربه می زند).

سیندرلا: (صدای ساعت را می شنود). وای. ساعت چنده؟ (ساعت ۷-۸ ضربه می زند).

فردریک: تقریباً نیمه شبه (ساعت ۹-۱۰ ضربه می زند).

سیندرلا: وای - وای (شروع به دویدن می کند). باید برم (ساعت ۱۱-۱۲ ضربه می زند. سیندرلا از سمت راست صحنه خارج می شود).

فردریک: کجا می ری؟

سیندرلا: (از بیرون صحنه) خداحافظ، خداحافظ.

(فردریک، گیج و مبهوت مدتی سرجایش می ماند و سپس به دنبال سیندرلا می دود. شاه از سمت چپ وارد می شود. فردریک دوباره از سمت راست وارد می شود).

شاه: خوب، پس تو اینجا یی فردریک. چند تا از مهمونها می خواستن باهاش خداحافظی کنن.

فردریک: (با ناامیدی) رفت.

شاه: کی رفت؟

فردریک: دختری که تمام مهمونی باهاش رقصیدم.. همون دختری که دوست دارم همسرم بشه، پدر.

شاه: جدی؟! خوب اون دختر کی هست؟

فردریک: نمی دونم. نگفت.

شاه: (با تعجب) نگفت؟

فردریک: نه. تا نیمه شب شد فرار کرد و منم نتونستم ارزش چیزی ببرسم. دنبالش رفتم، ولی غیبش زده بود. تنها چیزی که ارزش مونده این کفشه. این کفش بلوری کوچیک.

شاه: (به کفش نگاه می کند). هر پای توی همچین کفش کوچیکی نمیره.

فردریک: پدر، من باید اون دختر رو پیدا کنم.

(شاه و فردریک از سمت چپ صحنه خارج می شوند).

موسیقی انتقالی

صحنه پنجم: خانه سیندرلا.

(سیندرلا در حالی که یک بغل چوب به همراه دارد از سمت راست وارد می شود. چوبها را کنار شومینه می گذارد. نامادری از سمت چپ وارد می شود).

نامادری: الا، میخوام امروز، هم جارو کنی، هم گردگیری، هم شستشو. پدرت هر لحظه ممکنه برسه، ما هم دلمون میخواد که خونه کاملاً تمیز و مرتب باشه، مگه نه؟

سیندرلا: بله، مادر (از سمت چپ خارج می شود).

(یاقوت و مروارید از سمت راست وارد می شوند).

یاقوت: وای، وای، وای. من واقعاً از اینکه با شاهزاده رقصیدم ناراحتم.

نامادری: ولی عزیزم، تو با یه شاهزاده دیگه رقصیدی.

مروارید: (با طعنه) چقدر هم تو و آدلبرت به همین میان، یاقوت!

یاقوت: بله. اگر از چشم یه خوک نگاه کنی، به هم خیلی میایم. پسره بی شعور تمام مهمونی یا از من آویزون بود، یا داشت میخورد. ولی انصافاً تو و فیلاندر با هم بهتر بودین.

مروارید: «بهتر»؟ اصلاً! وقتی نمی رقصیدیم، اصرار می کرد که کنارش بمونم. می ترسید روی صندلی بشینه، از ترس اینکه اتوی لباسش خراب شه. (با تاسف) ای کاش با شاهزاده فردریک رقصیده بودم. اون دختره خودش لباس آبی رو هم یک نیشگون سفت می گرفتم. (صدای ترومپت می آید).

نامادری: وای، یعنی یه پیام دیگه از قصر اومده؟

(هر سه به سمت پنجره می دوند تا بیرون را نگاه کنند).

یاقوت: آره، آره! (نامادری به سمت راست صحنه می رود تا به جارچی خوشامد بگوید).

جارچی: (یک بالش در دست دارد که رویش کفش بلورین قرار دارد. طوماری هم در دست دارد).

گوش کنید، گوش کنید. دیشب لنگه کفش بلورین در مهمانی سلطنتی جا مانده است. پادشاه اعلام کرده اند که هر دوشیزه ای که این کفش به پایش بخورد، همسر آینده شاهزاده فردریک خواهد بود. (میان دخترها و نامادری همه در می گیرند). آیا شما در این خانه دختر خانم مجرد دارید؟ (مروارید و یاقوت جیغ می زنند).

نامادری: بله، یاقوت اول تو امتحان کن!

مروارید: مادر...!

یاقوت: من بزرگتر و بالغ ترَم. (مروارید با عصبانیت رویش را برمیگرداند. یاقوت می نشیند و کفش را امتحان می کند). مطمئنم که به پام می خوره، مطمئنم. (تلاش می کند، غرغر می کند و نفس نفس می زند) باید بشه! باید بشه!

نامادری: بسیار خوب، مروارید. مثل اینکه پای یاقوت یک کمی بزرگه.

مروارید: معلومه. یک گاو رو که همیشه توی مرغدونی جا داد. (یاقوت همچنان تلاش می کند). یاقوت، نوبت منه. (یاقوت را به کناری می اندازد). پا گنده! (یاقوت به کناری می غلطد و مروارید مشغول تلاش برای پوشیدن کفش می شود). یک کم دیگه. یک کم دیگه، باید بتونم.

جارچی: متاسفم، خانم جوان. (کفش را علیرغم مخالفت مروارید پس می گیرد. سیندرلا از سمت چپ وارد می شود). آه. یک خانم دیگه.

یاقوت: سیندرلا! «خانوم»! (با طعنه می خندد).

مروارید: ولی اون که دیشب تو مهمونی نبود.

جارچی: نوبت شماست، خانم.

مروارید: چرا اون هم باید امتحان کنه؟

جارچی: دستور، دستوره خانم. (در حالی که خواهرها به شدت انتقاد می کنند، سیندرلا می نشیند). خورد! به پایش خورد! باید به شاهزاده فردریک خبر بدم! (از سمت راست صحنه خارج می شود. نامادری و دخترها ابتدا با شوک به هم و سپس به سیندرلا نگاه می کنند. مادر خوانده ظاهر می شود).

مادر خوانده: الا، ما هنوز یک کار نیمه تمام داریم.

یاقوت: این دیگه کیه؟ (به اطراف نگاه می کند). از کجا اومد تو؟

مادر خوانده: اجّی و مَجّی، پَلّکه؛ این هم لباس ملکه.

(سیندرلا به صورت شب قبل در لباس مهمانی در می آید. یاقوت و مروارید جیغی می زنند و بیهوش می شوند).

نامادری: الا! (با تعجب به سیندرلا و دخترهایش نگاه می کند).

فردریک: (وارد می شود و با تحیر به سیندرلا نگاه می کند). شما اینجا باین؟

سیندرلا: بله، و تو... تو با شاهزاده فردریک اومدی؟

فردریک: من شاهزاده فردریکم.

سیندرلا: ولی من- من فکر می کردم که...

فردریک: فکر می کردم دیگه نمی بینمت. عزیز دلم، کالسه مون بیرون منتظره.

(فردریک تعظیم می کند و سیندرلا احترام می گذارد. سپس او را تا بیرون صحنه همراهی می کند. نامادری با بهت و تعجب نگاه می کند. آدلبرت و فیلاندر از سمت صحنه می شوند).

آدلبرت: شنیدم که یاقوت و مروارید اینجا زندگی می کنند.

فیلاندر: اومدیم باهاشون ازدواج کنیم.

نامادری: آه... بله... البته... مطمئن نیستم که دخترهام بخوان... یعنی.. خیلی غیر منتظره بود که... راستش.. (به دخترهایش که روی زمین افتاده اند نگاه می کند).

مادرخوانده: نگران نباشید. خودم درستش می کنم. شماها واقعاً لیاقت همدیگر رو دارین. (چوبدستی اش را به یاقوت می زند).
اچی و مچی و آشو، با عشق آدلبرت باشو!

(یاقوت تکان می خورد. مادرخوانده ترکه اش را به مروارید می زند). اچی و مچی و شری، تو عاشق فیلاندری.

(مادرخوانده ناپدید می شود و دخترها به هوش می آیند).

یاقوت: (آدلبرت را می بیند) وای، آدلبرت، شاهزاده رویاهای من. تمام عمرم منتظر تو بودم.

آدلبرت: وای شیرینی خامه ای من، میای بریم نهار بخوریم؟

مروارید: فیلاندر، آرزوی قلب من. عشق واقعی من. (می رود که او را بغل کند).

فیلاندر: آه، مواظب باش عزیزم. لباسم چروک میشه. بسیار خوب، بیا بریم به قصر. (شاهزاده ها با دخترها به سمت راست صحنه می روند).

نامادری: (مبهوت). خوب، من الان یک مادر زن سلطنتی هستم. شوهرم از تعجب حیرت می کنه! (سرش را تکان می دهد).

موسیقی پابانی

نکات تولیدی:

کفش بلورین- اگر این نمایش با عروسکهای دستگشی یا میله ای اجرا می شود، آنوقت کفش بلورین مشکل ساز می شود. خواهرها و سیندرلا می توانند طوری بنشینند که پشتشان به تماشاگران باشد و آنوقت جارچی کفش را امتحان کند. برای اینکه اجرا قانع کننده تر باشد، عروسک می تواند روی صندلی یا چهارپایه ای به طوری بنشیند که فقط یک سمت او معلوم باشد. آنوقت می شود یک پا به میله وصل کرد و از وسط دامن بیرون آورد تا مثل پای خود عروسک جلوه کند.

تبدیل های جادویی- سیندرلای ژنده پوش می تواند به راحتی و با سرعت تبدیل به سیندرلای شب جشن شود و همین کار را می توان با کدو تئبل و قفس هم انجام داد. نور زیاد و جلوه های صوتی، حس جادویی این صحنه ها را تشدید می کنند.

لباسهای جشن مروارید و یاقوت- برای هر شخصیت می توان از دو عروسک استفاده کرد که هر کدام یک لباس ویژه دارند و با هم عوض می شوند.

برای اینکه همه تماشاگران بتوانند در این اجرا همکاری کنند، در صحنه مهمانی چندین مهمان حضور دارند. این قسمتها (اگر لازم شدند) باید کوتاه و جذاب باشند و جریان اجرا را مختل نکنند.